

أعوذُ بالله من الشيطانِ الرجيم
بسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ
الحمدُ لله ربِّ العالمينَ و الصَّلَاةُ و السَّلَامُ على أشرفِ المرسلينَ
وخاتمِ النَّبِيِّينَ أبي القاسمِ مُحَمَّدٍ و على آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
واللعنةُ على أعدائِهِم أجمعينَ

^۱ قال إمامنا الصادق عليه السلام لعنوان البصرى:

يا أبا عبد الله! ليس العلم بالتعلم، إنما هو نورٌ يقعُ في قلبٍ من يريدُ الله تبارك و تعالى أن يهديه.
فإن أردتَ العلمَ فاطلبْ أولاً في نفسك حقيقةَ العبوديةِ و اطلبِ العلمَ باستعماله و استفهم الله يفهمك.

تأكيد قرآن بر عدم متابعت از مطلق ظن

در جلسه گذشته عرض شد که اکثر مسائل مرتبط با ما مسائل علمی نیست، بلکه تخیلی و

ظنی است. در این زمینه آیات بسیاری وجود دارد:^۲

^۲ سوره انعام (۶) آیه ۱۱۶:

(وَإِنْ تَطَّلِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ).

امام شناسی، ج ۲، ص ۹۰:

« اگر از اکثریت آراء مردم روی زمین پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند؛ چون آنها از گمان خود فقط پیروی

می کنند و دسترسی به حقایق و واقعیات پیدا نکرده اند.»

سوره انعام (۶) آیه ۱۴۸:

(سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ).

ترجمه: «آنانکه به خداوند شرک ورزیدند به زودی خواهند گفت: اگر خدا می خواست نه ما و نه پدرانمان شرک نمی ورزیدیم و هیچ حلالی را حرام نمی کردیم. کسانی که پیش از ایشان بودند نیز همین گونه شرک خود را تکذیب نمودند تا اینکه باس و شدت ما را چشیدند. به ایشان بگو: آیا علمی در نزد شماست که آن را برای ما بیرون آورید؟! متابعت نمی کنید مگر پندار و گمان خود را و بر اساس خرص و تخمین و شک و تخیل و پندار حرکت می کنید و کارهای خود را بر این اساس قرار می دهید.» (محقق)

سوره یونس (۱۰) آیه ۳۶:

(وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ).

معادشناسی، ج ۵، ص ۲۹۳:

« و اکثریت از مردمان مشرک پیروی نمی کنند مگر از گمان و پندار؛ و حقا که گمان، انسان را از حق بی نیاز نمی کند. و خداوند به آنچه آنها بجای می آورند داناست.»

سوره یونس (۱۰) آیه ۶۶:

(أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ)

ترجمه: «تحقیقاً هرکه در آسمانها و هرکه در زمین است ملک طلق خداوند می باشد. و آنانکه غیر خدا شریکانی را می خوانند و پرستش می نمایند، پیروی نمی کنند مگر از گمانهای خود، و افکار خود را پایه گذاری نمی نمایند مگر به خرص و تخمین.» (محقق)

سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۲:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ).

نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۹۶:

« ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمانها و پندارها، واجب است پرهیز کنید؛ زیرا که برخی از پندارها و گمانها گناه است. و نباید در کار همدیگر تجسس و تفحص کنید؛ و نباید بعض از شما غیبت بعضی از شما را بنمایند؛ آیا می شود که یکی از شما گوشت بدن برادر مرده خود را دوست داشته باشد که بجود و بخورد؟! نه این طور نیست، بلکه شما از این کار بدتان می آید و آن را ناپسند و ناخوشایند دارید. و خود را در عصمت و مصونیت خداوند در آورید که حقا خداوند بسیار به بندگانش رجوع دارد و توبه آنها را می پذیرد و به ایشان رحیم و مهربان است.»

سوره نجم (۵۳) آیه ۲۷ و ۲۸:

(إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُؤْنَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنثَى * وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا).

معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۹۴:

(مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا)^۱

«نصاری اصلاً نسبت قضیه به داراویختن حضرت عیسی بن مریم، علمی دستگیرشان نشده است؛ مگر پیروی از گمان و تخیل و به طور قطع و یقین او را نکشته اند.»

(إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ)^۲

مردم (در دادوستدها، برداشت‌ها و ارتباطات خود) پیروی نمی‌کنند مگر از مجرد ظن و گمان، و آنچه که خواهش‌های نفوس اماره آنان مسئلت بنماید.»

اگر دقت کنیم می‌بینیم تمام امور زندگی مردم بر پایه حدس، گمان، تخیل، وهم، شک و ظن می‌گردد و به طور کلی نصیبتی از علم ندارند؛ روزی براساس وهم با

«به‌درستی که آن کسانی که به آخرت ایمان نیاورده‌اند، فرشتگان را مؤنث می‌دانند و به نام مؤنث آنان را ذکر می‌کنند، درحالی‌که برای این معنی علم و حجتی ندارند و برهان و دلیلی اقامه نمی‌کنند. آنان فقط از مجرد گمان پیروی می‌کنند؛ و معلوم است که پندار و گمان، انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند.»

^۱ سوره نساء (۴) آیه ۱۵۷.

^۲ سوره نجم (۵۳) آیه ۲۳.

فردی آشتی می‌کنند و روز دیگر بر مبنای خیال از او گریزان می‌شوند.

علم و یقین، پایه اعمال سالک

یکی از مسائل بسیار مهم برای سالک آن است که همیشه تا حدّ مقدور بنای عمل خویش و تعامل با دیگران را براساس علم قرار دهد. البته مقصود آن مرحله‌ای از علم نیست که هیچ‌گونه مناقض و معارضی ندارد، بلکه سالک باید تا جایی که مقدور است زندگی خود را بر علم مبتنی گرداند. این یک دستورالعمل کلی است و اختصاصی به مسائل سلوکی ندارد.

راهکار عملی بزرگان در تعامل علمی با دیگران

توصیه همیشگی بزرگان این بود قبل از انجام هر کاری، اول در نظر بگیرید که اگر آن را انجام دهید و بعد کشف خلاف شود چه عواقبی دارد و چه می‌توانید بکنید؛ آیا قابل جبران است و حداقل می‌توانید عذرخواهی کنید؟! بنابراین تا وقتی نسبت به مطلبی یقین ندارید و منوی شخص مقابل را واقعاً ادراک نکرده‌اید، اقدامی نکنید.

دو نکته مهم در کلام امام صادق علیه‌السلام در باب علم

در این فقره از بیان امام صادق علیه‌السلام، دو مطلب وجود دارد:
اول اینکه آیا انسان می‌تواند روش زندگی خود را بر پایه ظن و تخیل قرار دهد یا باید براساس یقین و علم استوار باشد.

ضرورت سلوکی پرداختن به علم نافع

دوم اینکه آیا هر علمی نافع است یا بسیاری از علوم فایده و ربحی ندارد. اگر

انسان در تمام مدت عمر با زحمت فراوانی سال‌ها درس بخواند تا متوجه شود که در ستاره‌ای بسیار دور که حتی با تلسکوپ‌های بسیار قوی هم دیده نمی‌شود، موجودی زنده و ذراتی خاص وجود دارد، این علم چه نفعی برای دنیا یا آخرت او دارد؟!

خداوند متعال این عمر را در قبال به‌دست آوردن سعادت ابدی به ما موهبت فرموده و دیگر آن را تمدید نخواهد کرد، و لذا به هر مقدار که انسان در این دنیا متوقف شود در آن دنیا محروم می‌گردد. در این صورت آیا سزاوار است که انسان در قبال این سرمایه غیرقابل برگشت و غیرقابل بازیافت، مطالبی را تحصیل کند که در آن نشئه به‌اندازه سرسوزنی دردی را چاره‌ن سازد؟!

تحقیقات عجیب و غریب برای اطلاع از کیفیت تکلم اقوامی در صدهزار سال پیش، موجب خسران و اتلاف عمر است؛ چرا انسان باید وقت خود را به اموری که جز اطلاع صرف هیچ‌گونه نفعی ندارد، بگذراند و بعد از یک عمر تحقیق مثلاً به این نتیجه برسد که در دنیا صدهزار نوع حشره داریم؟! مگر در صورتی صدوده‌هزار نوع حشره وجود داشته باشد، چه می‌شود؟! چرا باید شخصی تمام عمر و استعداد و فکر و انرژی و اموال خود را صرف کند تا بفهمد فلان حشره در فلان مکان نیز وجود دارد؟!

علم نافع در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم

امام کاظم علیه‌السلام در روایتی می‌فرمایند:

روزی پیغمبر اکرم وارد مسجد مدینه شدند و دیدند عده‌ای بر دور مردی حلقه زده‌اند. به

آنها فرمودند:

«ما هذا؛

این چیست؟»

گفتند:

«العلامة؛

او علامه است.»

حضرت فرمودند:

«وما العلامة؛

علامه چیست؟»

گفتند: «أعلمُ الناسِ بِأنسابِ العربِ و وقائعها، و أيامِ الجاهلية، و الأشعارِ

العربية؛ او عالم‌ترین مردم به انساب و تاریخ و جریانات عصر جاهلیت و اشعار عرب است. «حضرت فرمودند: «ذاک عِلْمٌ لَا یُضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لَا یَنْفَعُ مَنْ عَمَلَهُ؛ این علمی است که با نداشتن آن کسی ضرری نمی‌کند و با دانستن آن منفعتی عائد شخصی نخواهد شد.

سپس فرمودند:

«إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ، أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ، أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهوَ فَضْلٌ؛

علم منحصر در سه چیز است: آیه محکم، فریضه عادل، سنت قائمه، و هر چیز غیر از این سه باشد، زیادی است.»^۱

علمی علم است که موجب معرفت الهی و معرفت دین شود یا موجب شود انسان عملی انجام دهد که او را به خدا نزدیک کند؛ مابقی همه فضل و زیادی است.

افضلیت علوم الهی در عین ضرورت فراگیری علوم متداول

در اینجا دو بحث مطرح است:

اول: میزان در اینکه ارزش هر علم و جایگاه علوم مختلف.

دوم: ضرورت تحصیل علوم متداول به ملاحظه اجتماع.

صحبت ما در بحث اول است و منظور بنده از نقل کلام پیغمبر این است که اگر کسی آمادگی انتخاب احسن را دارد، بهتر است آن را انتخاب کند،^۲ گرچه ما در این دنیا به این «فضل» نیز نیاز داریم. صحبت در این است که در انتخاب علمی که

مقرَّب الی الله است و علمی که مقرَّب نیست، کدام راه را باید برگزید؛^۳ آیا ما می‌توانیم به ملاحظه ضرورت فعلی فلان علم و حرفه و مهنة آن را با تلاوت قرآن یکی بدانیم؟! آیا ما می‌توانیم علم طب را به جهت ضرورتش با علم حدیث و اخلاق یکی بدانیم؟! ضرورت کسب علوم امری صحیح، ولی بحث در ارزش خود علم است و این دو جهت نباید خلط شود.

مرحوم علامه طهرانی: «اگر ده سال از عمرم را در رشته فنی نمی‌گذراندم، علمم دو

برابر بود»

^۱ ولایت فقیه، ج ۲، ص ۲۳۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲

^۲ کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۱:

« مِنْ کَلَامِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمٍ: " الْعِلْمُ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصَى؛ فَخُذْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَحْسَنَهُ. »

^۳ جهت اطلاع بیشتر پیرامون حقیقت علم رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۸۲.

مرحوم آقا رضوان الله عليه می فرمودند:

اگر من آن ده سال از عمرم را در تحصیل رشته فنی مهندسی نمی گذراندم، علمی که الان دارم دو برابر بود.

البته تحصیلات مذکور از بعضی جهات فوایدی داشت، ولی به نظر بنده نیز آن مسائلی را که مرحوم والد در آن موقع در نظر می گرفتند و با دقت دنبال می کردند و حتی مورد تشویق هم قرار می گرفتند، هیچ نفعی برای رشد علمی، دینی و تربیتی ایشان نداشته است.

خلاصه آنکه از نقطه نظر ارزش، علمی بر همه علوم برتری دارد که فوائد و اثراتی را در جهت قرب انسان به پروردگار به دنبال داشته باشد؛ آن علم، علم الهی، و علم به مبدأ و معاد، و علمی است که حقیقت عالم وجود را برای انسان مبین و روشن کند.^۱

حفظ نظام اجتماعی، علت ضرورت تحصیل علوم و فنون مادی

اما از نقطه نظر بقاء اجتماع، کسب علمی مانند علم طب و مهندسی لازم است. مگر در زمان ائمه طبیب و مهندس نبود؟! مگر امام صادق و سایر ائمه علیهم السلام این علوم را به اصحابشان یاد نمی دادند و حتی افرادی را برای برطرف نمودن نیاز جامعه به این امور تحریک نمی کردند؟! اگر نیاز ضروری جامعه بر وجود علوم و فنونی باشد، تحصیل آنها ضرورت دارد و در غیر این صورت چرخ این عالم نمی گردد.

برتری در علوم و فنون، لازمه تفوق جامعه مسلمین

دولت اسلام و جامعه مسلمین باید بر اساس آیه (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ)^۲ از نقطه نظر عدّه و عدّه قوی باشند؛ بدیهی است که عدّه و عدّه بدون تجربه علمی به دست نمی آید. جامعیت اسلام اقتضاء می کند که مسلمین از هر حیث برتری داشته باشند و قوه و استعداد در تمام فنون، لازمه تفوق جامعه مسلمین است. از نقطه نظر مسائل علمی و عملی، نباید هیچ گونه نفوذ و تفوقی از بیگانگان بر کشور اسلامی خصوصاً وارد شود. چطور ممکن است مسلمین از بدیهی ترین ابزار و وسایل

^۱ مصباح الشریعة، ص ۱۳:

« قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ" وَ هُوَ عِلْمٌ مَعْرِفَةِ النَّفْسِ وَ فِيهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ عَزَّ وَ جَلَّ. »

روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۱:

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: "اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ؛ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ." »

^۲ سوره انفال (۸) آیه ۶۰.

محروم بوده و نتوانند خود را در حد متعارف حفظ کنند، ولی بر سایر ملل تفوق داشته باشند؟! بنابراین، شکی نیست که جامعه مسلمین باید به لحاظ ضرورت حفظ اجتماع، در حدّ اعلای از علوم روز بوده، تفوق علمی و عملی نسبت به همه کشورها داشته باشند.

تأکید مرحوم علامه طهرانی به کسب حدّ اعلای علوم و فنون

بر این اساس است که می‌بینیم بزرگانی چون مرحوم والد در مورد کسب علوم و به دست آوردن بالاترین حد علمی، نسبت به تلامذه خود تأکید بسیاری داشتند، و این براساس یک معیار کاملاً منطقی است. ایشان نسبت به هر فردی بر حسب توانش این چنین سفارش می‌کردند: اگر طلبه بود، می‌گفتند: «نباید به کمتر از اجتهاد قناعت کنی!» و اگر طیب بود، می‌فرمودند: «به کمتر از فوق تخصص اکتفا نکنید!» و اگر مهندس بود، می‌گفتند: «باید در رشته خودت به بالاترین حدّ علمی بررسی!» اینک ایشان همیشه در تمام جهات بالاترین حد را بر می‌گزیدند، روشی منطقی و صحیح است؛ زیرا وقتی نیاز جامعه اقتضاء دارد که انسان در مسیری قرار گیرد و از طرف دیگر چنین توانی نیز در او وجود دارد، بر چه مبنای عقلی و منطقی به کمتر اکتفا کند؟!

مرحوم علامه طهرانی: «من نسبت به شاگردان خویش به کمتر از مقام سلمان رضایت

نمی‌دهم»

در مکتب ائمه نیز باید به بالاترین حدّ کمال رسید. مرحوم آقا در مکتب تربیتی خویش می‌فرمودند:

من نسبت به رفقای خودم به کمتر از مقام سلمان اکتفا نمی‌کنم.^۱

ضرورت منطقی اکتساب حدّ اعلای از کمال

^۱ مهر فروزان، ص ۱۰۵.

سلوک عبارت است از تطبیق امور بر اساس منطق؛ سلوک یعنی از نقطه نظر علمی و عملی به بالاترین مرتبه علمی و عملی، و از نقطه نظر اخلاقی به بالاترین مرتبه از موازین معاشرت و مراوده، و از نقطه نظر تربیت سلوکی به بالاترین مرتبه سلوکی رسیدن، و قناعت نکردن به کمتر از مقام ذات و عدم اکتفا به تجلی اسماء و صفات؛ این، مکتب عرفان و مکتب مرحوم والد است.

کلام ابن فارض در عدم اکتفاء به مقام تجلی اسماء و صفات

عارف عظیم القدر مصری، ابن فارض می گوید:

فَأَوْهَمْتُ صَاحِبِي أَنَّ شُرْبَ شَرَابِهِمْ *** بِه سُرَّ سِرِّي، فِي انْتِشَائِي بِنَظَرٍ^۱

ابن فارض در این بیت می فرماید: هنگامی که من به مقام ذات رسیده بودم و رفقایم در مقام اسماء و صفات بودند، آنها را به این گمان می انداختم که من نیز از همان شراب معنوی تجلی اسماء و صفات مسرورم؛ در حالی که انتشاء و مستی من، از نظره من و تجلی ذات بود، نه از تجلی اسماء و صفات.

وجود حقیقت نوریه، ملاکی در حصول کلیه علوم.

باری، حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: «علم به واسطه تعلّم به دست نمی آید، بلکه عبارت از نور و بهائی است که خداوند در قلب هر کسی بخواهد قرار می دهد.» بنابراین، هر چه از دایره نور بیرون است، دنیا و ظلمت است. و دیگر بین علم طب، هندسه،^۲ فقه، اصول، کلام، حکمت و تفسیر تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا اگر خدا در کار باشد، طب برای طبیب، هندسه برای مهندس، تجارت برای تاجر، فقه برای فقیه و حکمت برای حکیم، همه نور است؛ اما اگر خدا در کار نباشد، حتی حکمت نیز برای فرد حکیم دنیاست و تبدیل به ظلمت می شود. و لذا می بینیم

شخص حکیم است ولی تاریک!

مولانا می فرماید:

جامه های زرکشی را بافتن *** دُرُّها از قعر دریا یافتن

خرده کاری های علم هندسه *** یا نجوم و علم طب و فلسفه

کان تعلق با همین دُنِیستش *** ره به هفتم آسمان بر نیستش

^۱ دیوان ابن فارض، التائیه الكبرى المسماة بنظم السلوک، البيت الثاني.

^۲ «هندسه» غلط است، و تلفظ صحیح «هندسه» می باشد.

این همه، علم بنای آخور است *** که عماد بودِ گاو و اشتر است
بهر استبقای حیوان چند روز *** نام آن کردند این گیجان رُموز^۱
اگر علوم الهی برای ریاست و بالابردن موقعیت دنیوی باشد، دیگر بین آنها و سایر علوم فرقی
نیست و همه شبکه و حبال و دام‌های شیطانی است. همین فقهی که کلام امام علیه‌السلام است و همین
فلسفه و حکمتی که وسیله‌ای برای رسیدن به خداوند است، دامی در دست شیطان می‌شود که انسان را
به قعر جهنم فرو می‌برد و دیگر کسی ابداً نمی‌تواند او را بیرون بیاورد. انسان باید با علم فلسفه،
اعتباری بودن دنیا را اثبات، تعلقات را کم کند و حقایق را در وجود خود تحقق بخشد.

کلام مرحوم علامه طهرانی به رهبر فقید انقلاب مبنی بر عدم انتظار حمایت از علماء

اهل ظاهر

حدود سی و پنج سال قبل^۲ روزی مرحوم والد رضوان الله علیه با رهبر فقید انقلاب، راجع به
جریان پانزده خرداد صحبت می‌کردند. مرحوم آیت الله خمینی در نظر داشتند در مسائل انقلاب به
علماء و روحانیون بیشتر سرمایه گذاری و اعتماد

کنند و بار قیام را روی دوش آنها بگذارند و از آنها کمک بگیرند. ایشان در ضمن صحبت‌های
خصوصی به مرحوم آقای خمینی گفتند:

شما توقع نداشته باشید کسانی که تمام عمرشان را برای رسیدن به موقعیتی گذرانده‌اند، در
راه خدا و برقراری حکومت اسلام و برای کمک و مساعدت شما از تمام آن زحمات دست بردارند؛
آنها هیچ وقت به سراغ شما نمی‌آیند.

شما خیال می‌کنید کسی که چهل سال در سرداب‌های نجف درس خوانده و زحمت کشیده
تا به موقعیتی رسیده است، از تمام این مسائل دست برمی‌دارد و زیر این لوا می‌آید و متحد و همسو و
یکسان با دیگران، از همه این منافع و ریاسات می‌گذرد و مانند بقیه و همدوش با آنها در این راه قدم
می‌گذارد و نسبت به این مسائل بی تفاوت می‌شود؟! هیئات! اگر شما می‌خواهید کاری کنید، خودتان
آن را انجام بدهید؛ اینها نمی‌آیند.^۳

ما سابقاً مطالبی را از بزرگان می‌شنیدیم، ولی باور نکردیم تا با چشم خود افرادی را دیدیم

^۱ مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر چهارم، ص ۳۶۱.

^۲ تاریخ مطالب ایراد شده در این جلسه عنوان بصری سال ... است. (محقق)

^۳ وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۱۷۶ تا ۱۷۸ و ص ۲۸.

که با ظاهری بابهت و جلال، آراسته و فریبنده، چه مسائلی را در نظر دارند و فقط خدا می‌داند در باطن آنها چه می‌گذرد! با چشم خود افرادی را دیدیم که در همین کشور درس می‌دادند و زحمت می‌کشیدند و ندای «والسلامه!» سر می‌دادند، ولی این فضل و علم در خدمت صدام و شیطان و کفر واقع شد.

حکایت عالم فاضلی که بعد از انقلاب ایران به عراق پناهنده شد

نظیر قضیه هم مباحثه مرحوم آیه الله سید جمال الدین گلپایگانی قضیه آن شخص است که فضل علمی او به حدی بود که مسائل مبتلابه جریان زلزله گناباد را بلافاصله بعد از استفتاء در مجلس پاسخ می‌داد، اما به عراق رفت و دست‌در دست

صدام از رادیوی عراق علیه اسلام و ملت و رهبر انقلاب سخنرانی می‌کرد، و چه مطالبی که بیان نمی‌نمود!^۱

این افراد بسیارند و بی‌سواد نیستند و عقلشان هم به خوبی کار می‌کند؛ لذاست که مولانا می‌فرماید:

خرده‌کاری‌های علم هندسه *** یا نجوم و علم طب و فلسفه

کان تعلق با همین دنیستش *** ره به هفتم آسمان بر نیستش

این علم به همین دنیا تعلق داشته، نه به عقبی تعلق داشته و نه به آسمان راهی؛ فقه و روایات امام صادق را می‌خواند برای اینکه فقه را بگوید و امام صادق را بمیراند؛ فلسفه را می‌خواند تا خدا را به زمین بزند.

استخاره عجیب علامه طهرانی جهت شرکت در مجلس تعیین مرجعیت

مرحوم آقا رضوان الله علیه می‌فرمودند:

بعد از فوت یکی از مراجع، بنده را در مجلس تعیین مرجعیت^۲ دعوت کردند. من در دل اضطراب و تشویشی پیدا کردم به نحوی که اصلاً دلم راه نمی‌داد شرکت کنم؛ تا اینکه با قرآن استخاره نمودم و این دو آیه آمد:

(فَاعْتَبِهِمْ نِفَاقاً فِي فُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ* أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ).^۳

«چون آنها در عهد و میثاقی که با خداوند بستند مخالفت کردند، این عمل

^۱ همین کتاب، ص ۸۱.

^۲ رسم است بعد از اینکه مرجعی از دنیا می‌رود برای اینکه مرجع بعدی مشخص شود، آقایان علماء در جلسه‌ای صحبت می‌کنند که اعلم و اتقی و افضل کیست تا او را به مردم معرفی کنند.

^۳ سوره توبه (۹) آیه ۷۷ و ۷۸.

نفاقی را در میان آنها به وجود آورد که تا هنگام مرگ و ملاقات با خدا باقی خواهد ماند؛ علت این پیوستگی نفاق تا روز مرگ، آن است که آنها با میعاد الهی مخالفت می نمودند و با نفس دروغ گوی خود دروغ می گفتند. آیا ایشان ندانسته اند که خداوند از پنهانی ها و راز گفتن های آنان خیر دارد و اینکه او علّام الغیوب است؟!»

لذا ایشان در آن مجلس شرکت نکردند.

بنده خود در یکی از این مجالس بودم و با گوش خود شنیدم که بعضی از همین آقایان برای غلبه بر دیگری فحش می داد! آیا این طور می خواهیم مرجع تعیین کنیم؟! آیا راه خدا این است؟!!

حکایتی در نور علم و تقوای میرزای شیرازی

واجد مقام مرجعیت میرزا محمدحسن شیرازی است که وقتی به او می گویند به مرجعیت رسیدی، مانند مادر بچه مرده زارزار گریه می کند. در این باره نقل شده است که:

بعد از مرحوم شیخ انصاری، هفده تن از بزرگان و فحول درس شیخ مانند میرزا حبیب الله رشتی، حاج میرزا حسن طهرانی نجم آبادی، میرزا محمدحسن شیرازی و میرزا حسن آشتیانی مجلسی تشکیل دادند تا مرجع بعدی را انتخاب کنند.

در مجلس اول هر کدام مرجعیت را به گردن دیگری می انداخت و به اتفاق نظر نرسیدند. چون نظر همه نسبت به میرزا محمدحسن شیرازی مساعد بود و می خواستند ایشان را در مقابل یک امر واقع شده قرار دهند، آن مجلس را بدون حضور میرزای شیرازی تشکیل داده و گفتند: ما نمی توانیم خودمان را گول بزنیم، چراکه قضیه مرجعیت، قضیه آب و آتش است؛ چه کسی می تواند کلید بهشت و جهنم را در جیبش بگذارد؟! لذا هیچ کس قبول نکرد و همه گفتند: فقط میرزا می تواند این بار را به دوش بکشد. حکم

مجتهد را نمی‌توان رد کرد در جلسه سوم در حضور میرزای شیرازی مجتمعاً حکم کردند که مرجعیت از آن اوست.

آری، چنین مجلسی که در آن افرادی با خلوص نیست جمع‌اند، مجلس تعیین مرجعیت است، نه آن مجلسی که به یکدیگر فحش می‌دهند؛ لذا خداوند مصلحتش را بر آنان افاضه نمود و رأی و نظرش را بر دل‌های آنها انداخت و میرزا انتخاب شد.

مرحوم میرزا فردی اهل دل، باطن و مشاهده بود و کیاست و فطانت خاصی داشت. اینکه می‌گویند ایشان بعد از صدور حکم تا مدتی مانند مادر بچه‌مرده گریه می‌کرد، به دروغ گریه نبوده و باید دید که از این مسئولیت و مصیبتی که بر سرش آمده چه تصویری داشته که چنین حالتی پیدا کرده است.^۱ و این مرجعیتی است که مدنظر خداوند است.

علت بهره‌برداری ظلمانی از اندوخته‌های عمر انسان

علی‌کل حال، اگر خدا در کار نباشد و انسان در راه قُرب و بهاء و رسیدن به مرضات الهی، براساس موازین حرکت نکند، از تمام اندخته‌های علمی و فنی و مالی شده در مسیر ظلم و کدورت بهره‌برداری خواهد شد.

هلاکت بشریت به واسطه توسعه معلوم تجربی بدون ربط با خداوند

در نور ملکوت قرآن آمده است:

در اینجاست که باید بر بدبختی لاوازیه و نیوتن و اینشتین و همقطاران‌شان، و بر جمیع مدّاحان و پیروان مکتبشان گریست که عمر خود را در چه مصرف کردند؟! و چه بهره‌های از انسانیت بردند؟! و علاوه بر آنکه این اکتشافات به نفع بشر تمام نشد؛ صد در صد بر زیان آنها شد.

^۱ رجوع شود به مطلع انوار، ج ۳، ص ۲۸۱-۳۷۸.

در آخرین سال زندگی اینشتین که کنگره‌های به افتخار او در آمریکا تشکیل شد و خودش هم شرکت کرد، از اختراعش اظهار اسف میکرد، و میگفت: من نمیدانستم که دُکُل ظالم از این اکتشاف من چه سوء استفاده‌هایی میکنند؟ و چگونه با شکافتن اتم موشک‌های قاره‌پیما میسازند؟ و زن و بچه و پیر و جوان را در زیر خروارها خاک و سنگ مدفون، و طعمه حریق مینمایند؟ این نتایج سوء، چیزهایی بود که در زمان حیات او بوقوع پیوست؛ تا چه رسد به انواع چیزهایی که بعد از او به وقوع پیوسته است.^۱

گرچه این علم نیز علم است و در آن شکی نیست، ولی این علم، در خدمت دنیا و شیطان قرار می‌گیرد، نه در خدمت رحمان؛ به واسطه همین علم است که مردم بی‌گناه و اطفال معصوم با بمب تکه‌تکه و زغال می‌شوند. اگر جناب انیشتین این کار را نمی‌کرد، چه چیزی در دنیا به هم می‌ریخت؟! پس به همین دلیل، ائمه علیهم‌السلام که بر شراشر عالم وجود استیلا دارند، این مطالب را بیان فرموده‌اند!

بناءً علی‌هذا امام صادق علیه‌السلام در اولین سفارش خود به "عنوان بصری" تمام ماسوی‌الله را از مسیر الهی جدا می‌کنند و می‌فرمایند: «آنچه تو در ذهن می‌آوری و اسم علم بر آن می‌گذاری علم نیست، بلکه معلوماتی است و علم نور است.»

اگر نور علم را در کسی دیدید، او عالم است و اگر ندیدید گرچه شخص ادعای عرفان و فلسفه و فقه داشته باشد، جاهل است.

کیاست بزرگان به واسطه توجه به نور افراد

علت اینکه بزرگان اهل بصیرت در دام اشخاص نمی‌افتند، آن است که به محض ورود شخص و قبل از ملاحظه موقعیت علمی و فنی فرد، به نور او توجه

^۱ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۰۳.

می‌کنند و لذا هیچ‌وقت گول نمی‌خورند؛ درحالتی که سایر افراد چه بسا سی سال به دنبال شخصی می‌روند و تازه می‌فهمند فریب خورده‌اند، چرا که عوام با علم خود به شخص نگاه می‌کنند و نوری برای تشخیص ندارند.

مرحوم آقا تا به آن درویش نگاه می‌کنند، متوجه می‌شوند که حساب این شخص با بقیه افراد تفاوت دارد؛ لذاست که به او می‌فرماید: «آقا جان! درویش جان! تنها تنها مخور، رسم ادب نیست!»^۱
ناریان مر ناریان را جاذبند *** ناریان مر ناریان را طالبند^۲

بنابراین اگر خواستیم با کسی صحبت کنیم، اول باید نور او را در نظر بگیریم و دیگر بیهوده وقت خود را تلف نکنیم. کسی که نور دارد، حریف را می‌شناسد و لذا در هر پیش آمدی راهش مستقیم است و دیگر هر روز با خوابی به جایی نمی‌رود و فردا با خوابی بر نمی‌گردد.^۳

ما در ظلمت به سر می‌بریم و «از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم» اما امیدواریم که خداوند توفیق علم و یقین و عمل و شکر بر یقین را به ما عنایت کند، و خودش در همه حال مباشر قلب ما باشد، و دست ما را از دامان اولیاء کوتاه نکند، و آنی ما را از صراط و مسیر اولیاء دین منحرف مگرداند.
اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

^۱ نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۴۱:

^۲ مثنوی معنوی، دفتر دوم.

^۳ دیوان حافظ، غزل ۳۴۷:

ما بدین در، نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

مرحوم آقا می فرمودند: در ارتباط مرحوم سید محمد مهدی بحر العلوم^۱ با حضرت بقیة اللہ ارواحنا فداہ اصلاً جای شک و شبهه ای نبود و بزرگانی مثل میرزای قمی با تحت الحنک عمایه شان غبار نعلین او را پاک می کردند. او در ملاقاتی با حضرت، مورد عنایت واقع و پس از آن بحر العلوم شد. به خاطر همین عنایت، دین را فهمیده و شناخته بود و فهمش نسبت به معارف باز شده بود. میکائیل و جبرائیل و بالاتر و هر ذره ای از ذرات عالم وجود، هر کس هر چه دارد از طفیل عنایت امام زمان است و در آن شکی نیست؛ منتها بعضی بروز و ظهور دارند و بعضی ندارند.

مرحوم سید محمد مهدی بحر العلوم، از بزرگان و مفاخر شیعه و مرد بسیار بزرگی بود، طوری که قاطبه اهل کتاب از یهود، نصاری، مجوس، شیعه و سنی ایشان را قبول داشتند؛ با نصاری یا یهود که بحث می کرد، برای آنها از حفظ انجیل یا تورات می خواند و تعداد زیادی از نصاری و یهود به واسطه ایشان شیعه شدند و همه اینها از موهبت و عنایت حضرت به ایشان پیدا شده است.

مرحوم آقا می فرمودند: ایشان شبها از نجف به کوفه می آمد و نماز مغرب و عشاء را در مسجد کوفه می خواند. همه علمای نجف، بزرگان، مراجع آن زمان و مجتهدین، بعد از ظهر پیاده به کوفه می آمدند و بعد از نماز برمی گشتند و صف نماز ایشان خیلی با بهت بود.

مسجد کوفه خادم بی سواد داشت که خیلی به ایشان علاقه مند بود و از روی عشق و صفا و محبتی که به مرحوم سید داشت، یک ساعت تلاش می کرد و قلیانی آماده می کرد تا سید بکشد و خستگی از تن این خادم و نیز سید بیرون می رفت؛ او هم متوجه قضیه بود که مرحوم سید با بقیه فرق دارد.^۲

یک روز تقریباً از وقت نماز گذشته و ایشان هم دیر آمده بود و همه منتظر نشسته بودند که ایشان نماز را شروع کند. در این موقع خادم قلیان را می آورد و در حالی که همه منتظر نشسته اند و ایشان خودش هم دیر کرده است، چهارزانو می نشیند و ساعتی با این خادم می گوید و می خندد و شوخی می کند و قلیان می کشد و انگار نه انگار که هزاران نفر پشت سرش نشسته اند! البته افرادی هم که به نماز می آمدند همه از روی اخلاص می آمدند و او را قبول داشتند. نمازهای آنها از روی معنویت بوده و به خاطر جایزه یا تهدید و ارعاب نبوده است. لذا کسی هم به این مرد بزرگ اعتراض نکرد و به ایشان

^۱ صاحب رساله بحر العلوم که مرحوم آقا هم بر آن تحشیه دارند.

^۲ آن موقع رسم بود و نظر ایشان هم بر عدم اشکال بود. شاید ایشان ضرری نمی دید یا اینکه این مقدار را مُخَلّ و منافی با حکم شرعی نمی دانست.

نگفت: آقا! فضیلت اول وقت از دست می‌رود.

اینها فهم سید محمد مهدی بحرالعلوم را از دین می‌رساند! او می‌داند که فضیلت نماز اول وقت و معطل کردن چهار هزار نفر از بزرگان به یک دل شکستن این خادم مخلص و مؤمن نمی‌ارزد که از روی صفا کاری را انجام می‌دهد. از آن طرف هم او اهل این حرف‌ها نیست، می‌گوید: اینها که برای خدا آمده‌اند، اشکالی ندارد سه ربع ساعت در مسجد کوفه و مسجد امیرالمؤمنین بهترین جا بنشینند؛ بیشتر فایده می‌برند. سید قلیان را تمام کرد و خادم هم خوش و خرم رفت. بعد ایشان نماز را خواند و خدا می‌داند آن نماز با نماز دفعه‌های بعد چقدر تفاوت دارد!